

## اسلام بخشی از لمپنیزم در جامعه است

### مصاحبه رادیو همبستگی با منصور حکمت

#### در باره اسلام و فرهنگ اسلامی

این مصاحبه در تاریخ ۱۳ ژوئن ۹۹ از رادیو همبستگی در مالمو، سوئد پخش شد.

**رادیو همبستگی:** حزب کمونیست کارگری ایران تنها جریان سیاسی است که مطرح میکند مختصات جمهوری اسلامی با خواستها و آرزوها و چگونگی روش زندگی مردم در جامعه ایران خوانائی ندارد و بیشتر مثل یک وصله ناجور میماند که به پیکره جامعه چسبیده است. استدلال شما در مورد این ارزیابی از جامعه ایران و همچنین این نکته که ایران یک جامعه اسلامی نیست، چیست؟

**منصور حکمت:** ابتدا باید در مورد تعریف آنهایی که میگویند ایران جامعه اسلامی است یا کلا جوامعی را اسلامی تعریف میکنند دقیق شویم تا بتوان فهمید این تعاریف دارند به چه نیازی پاسخ میدهند. تصویری که در غرب از جامعه اسلامی هست تصویر از مردمی است مومن به اسلام که موازین آن را اجرا میکنند. یعنی نماز و روزه شان سرچایش است و اعتقاداتشان را از کتب دینی و یا مراجع مذهبی می گیرند. در واقع شهروند جامعه ای مثل ایران را اینطور تصویر میکنند که گویا مقلد آقای خمینی است یا واقعا بهش برمیخورد اگر کسی با سر باز به خیابان بیاید، موسیقی غربی را دوست ندارد یا مشروب الکلی و گوشت خوک نمیخورد و غیره. اما همه ما میدانیم که به این عنوان جامعه ایران یک جامعه اسلامی نیست. این تصویر یک تصویر استریوتایپ و کلیشه ای است که خود غرب از جوامعی که دور از دسترس شهروندان است، ساخته است و راه محک زدن عینی و مستقلى برای شهروند سوئدی یا انگلیسی نیست. دین اسلام در ایران، مانند مسیحیت برای مثال در ایتالیا یا ایرلند، حتما در افکار و منش آدمهائی نفوذ دارد. آن فرهنگ مذهبی و آن میراث و بختک مذهبی چند هزار ساله حتما روی رفتار آدمها، روی تعصباتشان، حتی روی روش نگاه کردن آدمها به همدیگر سنگینی میکند، در این شکی نیست. ولی این در مورد همین ایتالیا و ایرلند و فرانسه نیز با همه غیرمذهبی بودن شان صدق میکند. بالاخره کسی میتواند بگوید اینها هم مسیحی هستند و حتما یک فرانسوی به شما خواهد گفت که فرانسه یک جامعه مسیحی نیست ولی مسیحیت بخشی از گذشته شان است و رویشان سنگینی میکند. به این عنوان در ایران هم طبعاً اسلام سنگینی میکند. مثلاً شما آثار روشنفکران و نویسندگان و شعرای ایران را بخوانید، تصویری که از زن می گیرید میراث اسلام از زن است. تصویری که از شادی و غم میگیرید، آن حالت باصطلاح شیفتگی با بدبختی و مرگ و قربانی دادن و شهادت که در تمام فرهنگ میدود، اینها رگه های اسلام درونش هست. اما وقتی در غرب از جامعه اسلامی حرف میزنند منظورشان جامعه ای است که مقررات اسلامی برای مردم امری درونی و ذاتی شده و از دل خودشان برمیخیزد. در صورتیکه بحث ما اینست که این اسلام در یک پروسه سیاسی از طریق زندانها و کشتارها و دستگیریها، گله های حزب الله و گشت های ثارالله به مردم ایران تحمیل شده است. ایران جامعه ای اسلامی نیست به این دلیل که قبل از اینکه اینها بیایند، نبود. از وقتی هم که اینها آمدند مردم مدام در مقابل از خودشان دفاع میکنند. فرض کنید شما یک میله را میخواستید خم

کنید. مدام خم میکنید ولی تا فشار را از رویش برمیدارید به حال اولش بر میگردد. این حالت خمیده شکل واقعی این شئی نیست، شکل عادی این میله مستقیم است و برای همین وقتی خم میکنید فنریت دارد و میخواهد برگردد. اگر کسی بیست سال با کشت و کشتار و با زور و با تبلیغات هر روزه از دهها رسانه تلویزیونی و رادیویی میخواهد زنان یک کشور را زیر حجاب کند و هنوز هم تا اسید و دشنه را کمی کنار می برد حجابها کنار میروند، آنوقت باید بفهمد که زنان این جامعه معیارهای اسلامی را نمی پذیرند. بین کل ۶۰ میلیون، حتما صد هزار نفر می پذیرند و حتی تشویق هم میکنند ولی مردم عادی آن کشور در مقیاس میلیونی حجاب اسلامی را جزو ذات و فرهنگ خودشان نمیدانند و نمیخواهند.

موسیقی ای که مردم ایران گوش میدهند آن چیزی نیست که اینها رسماً ارفاق کرده اند و به فرهنگ مردم تسلیم شده اند و اجازه داده اند. بلکه مایکل جکسون و مادونا و دیگر خوانندگان پاپ در غرب هستند. گوگوش شخصیت خیلی محبوب تری از خمینی در تاریخ آن کشور بود. مصرف و تولید آجو در آن مملکت همیشه بیشتر از تولید مهر و تسبیح و جانماز بوده و این مردم همان مردم اند. اگر کسی مثل من و شما آنجا زندگی کرده باشد و نخواهد ایران را از طریق رسانه ها بشناسد، میدانند این کشور یک کشور اسلامی نبوده و در مغز و استخوانش علاقه زیادی به شباهت پیدا کردن به جوامع غربی داشته است. هنوز هم هنگامی یک ایرانی پایش را به خارج میگذارد زودتر از مردم خیلی کشورهای دیگر خودش را آنجا پیدا میکند و از نظر رفتار روزمره اش شبیه مردم غرب میشود و حتی مقوله هایی مثل مردسالاری، ناموس پرستی، غیرتی بودن و شوینیسیم مرد شرقی هر چند در بین ایرانیان هنوز خیلی قوی است ولی زودتر تضعیف میشود تا کشورهای دیگری که بطور جدی دچار بختک اسلام هستند.

ایران، بطور مشخص، نه طبق تعاریف شرقشناسان غرب، نه مطابق تعاریف رسانه های غربی و نه مطابق تعاریف خود هیات حاکمه ایران، یک جامعه اسلامی نیست. ایران یک جامعه تشنه روشنی و تشنه مدنیت است که بخصوص با سمپاتی به فرهنگ قرن بیست غرب به دنیا نگاه میکند. به علم اعتقاد داشته، دو نسل قبل از ما بی حجاب راه میرفت، موسیقی و سینمای غربی همیشه بخشی از فرهنگ آن مملکت بوده، و آدمهای سرشناس جامعه غربی جزو مشاهیر همان جامعه هم بوده اند. شبیه شدن به غرب چه در آب لوله کشی و نحوه شهر نشینی، چه در مدارس، چه در دانشگاه درست کردن و علم و هنر و فرهنگش جزو فضائل بشمار میرفت. یکی ممکن است انتقادی هم به این داشته باشد، من نمیخواهم وارد این بحث بشوم ولی جامعه ایران فرهنگ غربی را به عنوان الگویی که باید به سمتش رفت پذیرفته است و به این عنوان دقیقاً جمهوری اسلامی نمیتواند از پس این مردم بر بیاید. نسلی از مردم که در دوران خود جمهوری اسلامی بدنی آمده اند و همه چیزشان را تحت این نظام دارند حتی از من و شما حتی دشمنی شان بیشتر است.

ایران جامعه ای اسلامی نیست و اسلامیت را نمی پذیرد، ولی هنوز یک جنبش قوی ضد اسلامی، یک جنبش فکری و سیاسی ضد اسلامی قوی که به یک دستاورد تاریخی آن جامعه تبدیل شود نداشته ایم. جنبشی که برای مثال در سال ۱۹۹۹ جامعه ایران تکلیفش را با این میراث جامعه کهنه یعنی اسلام یکسره کرده باشد وجود نداشته و این یکی از مشکلات مهم آن مملکت است.

**رادیو همبستگی:** قبلاً اروپا مرکز مبارزه با مذهب بود و بالاخره مذهب به امر خصوصی مردم تبدیل شد. حالا بنظر می رسد که در ایران یک چنین مبارزه ای علیه اسلام و مذهب بطور کلی در جریان است، آیا این موقعیت

را میشود با آن جنبش ضد مذهبی که در اروپا اتفاق افتاد مقایسه کرد؟ سوال دیگر اینست که جریاناتی که خجالتی از اسلام دفاع میکنند یکی از ارکان فعالیت تبلیغاتی‌شان در رابطه با اسلام، تقسیم اسلام به اسلام خوب و بد است و اینکه باید از اسلام خوب در مقابل اسلام بد دفاع کرد و اینکه اسلام میتواند رهائی بخش باشد و کلا مقوله الهیات رهائی بخش را وارد کرده اند. نظر شما در این مورد و ارزیابی تان از این حرکت سیاسی چیست؟

**منصور حکمت:** در مورد سوال اول همانطور که قبلا گفتم نفرت ضد اسلامی و یک مبارزه فرهنگی توده مردم با اسلام را شاهدیم. تا آنجا که به مبارزه عقیدتی و افشاگری از بنیادهای این دین و افشای دینداری به طور کلی برمیگردد، برای یک انسان آزاد اندیش مذهب بخشی از لمپنیسم در جامعه است و چاقوکشی و مذهب از یک خانواده اند که باید هر دو را بگذارد کنار. این مبارزه اگر الان صورت می‌گیرد به لطف کمونیست‌هایی از جنس ماهاست و آن هم در محدوده امکانات یک سازمان سیاسی. یک جنبش کشوری سراسری در مقیاس اجتماعی از طیفی از روشنفکران روشنگری که فریاد بزنند من دین ندارم و من خدا نشناسم، نداریم. در صورتیکه اروپا پر از غولهای فکری بوده که جلو عظمت کلیسایی قد علم کرده اند و حرفشان را زده اند. در قلمرو علمی و فلسفی و اجتماعی این خرافات را نقد کرده اند و خیلی هایشان هم بهایش را پرداخته اند. ما این شهامت معنوی و سیاسی و فکری را در قشر اندیشمندان آن مملکت نداریم. امروز "دگراندیش" معمولا به کسانی می‌گویند که رفیق آقای خاتمی باشند. در نتیجه شاید این دست طبقه کارگر ایران و دست حزب کمونیست کارگری را می‌بوسد که این مبارزه را به یک سرانجام اساسی برسانند. من فکر می‌کنم این مبارزه ای که در ایران هست، اگر منجر به عروج احزابی مثل ما و جنبشی مثل جنبش سوسیالیستی کارگری بشود و این جنبش بتواند علی‌رغم همه مشکلات و موانعی که سر راهش می‌گذارند روی پای خودش بایستد، می‌شود ریشه مذهب را در دراز مدت زد. ولی اگر بنا باشد فقط به جایگزینی جمهوری اسلامی اکتفا شود و اشکال حکومتی ای را بخواهند که پارلمان را به آن اضافه کنند یا حقوق مدنی را به جمهوری اسلامی الصاق کنند، من فکر می‌کنم مردم به حقتشان نرسیده اند.

در مورد الهیات رهائی بخش، اینها میراث حزب توده است. هیچکدام از اینها به نظر من اندیشه های صمیمانه و واقعی نیست که از ته قلب کسی برخاسته باشد. همان آدمی که می‌گوید الهیات رهائی بخش، حاضر نیست برود با اهل آن الهیات رهائی بخش وصلت کند یا زندگی کند یا به حزب آنها بپیوندد. همیشه قضیه تاکتیک است، پلتیک است، می‌خواهند از بین خود آخوندها جناحی پیدا کنند که بتواند به آنها کمک کند تا جبهه های وسیع علیه استبداد بسازند. این یک تفکر توده ایستی است، بجای اینکه عقیده اش را بگوید مدام مشغول پلتیک زدن و شامورتی بازی سیاسی است. الهیات رهائی بخش اسم آخوندهای مسیحی ای است که حاضرند علیه دیکتاتوری های آمریکای لاتین حرفی بزنند. این را الهیات رهائی بخش می‌گویند. ولی هیچ الهیاتی بنا به تعریف رهائی بخش نیست، الهیات یعنی نقطه مقابل رهائی بخش، الهیات یعنی بستن چشم و گوش آدمیزاد، یعنی جلو فکر مستقلش را گرفتن وحواله دادنش به جهان و خالقی ناشناخته. الهیات رهائی بخش چرند است. مثل این میماند بگویم فاشیسم آزادیخواه و این یک تناقض درخود است. الهیات نمی‌تواند رهائی بخش باشد، چه مسیحی اش، چه بودایی اش، چه اسلامی. برای روشنفکران قرن نوزده اصلا رهائی قبل از هر چیز رهائی از چنگال دین معنی میداد. تا دهها و صدها سال رهائی برای روشنفکر یعنی رهائی از دین و از قید و بند اندیشه های حقنه شده و تحمیلی. حالا الهیات خودش رهائی بخش شده؟ بخاطر چی؟ بخاطر اینکه بلوکی به اسم بلوک

شرق برای باصطلاح مقاومتش جلو غرب، احتیاج داشت که بخشی از جامعه غربی را نسبت به خود خوشبین کند و برای خود موتلف تاکتیکی بترشد. آقای طالقانی میشد "در صف انقلاب" حالا آقای خاتمی میشود، یا فلان کشیش در کلمبیا و بولیوی میشود. در صورتیکه بطور واقعی نجات این کشورها و نجات مردمش، نجات آنها از هر نوع الهیات است. من این را قبول ندارم، فکر میکنم کسانی که اینها را می نویسند پیش از هر چیز تربیت استالینی و توده ایستی شان را دارند بروز می دهند و حتی نه اندیشه شخصی خودشان را. کسیکه می گوید الهیات رهایی بخش حاضر نیست برود در کشوری تحت حاکمیت الهیات رهایی بخش زندگی کند، ترجیح می دهد برود در فرانسه یا انگلستان زندگی کند ولی نسخه می پیچد که مردم بولیوی باید با الهیات رهایی بخش کنار بیایند! بنظر من این کار ریاکارانه و غیرصمیمانه است.

**رادیو همبستگی:** بعضی ها می گویند که اسلام میتواند مدرن شود و خواهان مدرنیزه شدن اسلام هستند. این مساله در بخشی از جنبش چپ نیز انعکاس پیدا کرده و خواهان انجام تلاشی در اینمورد هستند . نظر شما در مورد این حرکت و فعل و انفعالاتی که صورت میگیرد چیست؟

**منصور حکمت:** کسی که میخواهد اسلام را مدرن کند مثل آن نابغه کم حافظه ای است که میخواهد در گاراژ خانه اش دستگاهی اختراع کند که مس را طلا کند! آیا خوب کاری است که اسلام مدرن شود؟ اولین سوال این است که حالا چرا باید اسلام مدرن بشود و چه اصراری دارید؟ اگر یکی بگوید برده داری هم میتواند انسانی بشود، من می گویم حالا چه اصراری دارید برده داری را انسانی کنید، مگر مکتب انسانی و مدرن کم آورده اید؟ از کسی که از اسلام مدرن حرف میزند باید پرسید آیا خودت آن مسلمان مدرن هستی؟ اگر نه، چرا داری راه باز میکنی برای اینکه هیولاهای اختناق و عقب ماندگی تاریخی باز هم در شکل های جدید به حیات خودشان ادامه بدهند؟ گیریم اسلام می تواند مدرن هم بشود، چرا دارید کمک می کنید مدرن بشود؟ ول کنید بگذارید همانی که هست در دکانش را ببندد و بگذارد برود. از این گذشته، بنظر من ایشان از "مدرن" تعریف محدودتری دارد که می گوید اسلام می تواند مدرن باشد. لابد اگر اسلام مثلا اجازه بدهد زن با دامن زیر زانو بتواند مدرسه برود یا اجازه بدهد که زن قاضی بشود بشرطیکه در هیچ زمانی از کشش های جنسی اش حرف نزنند، از نظر این اشخاص اسلام مدرن است. این دیگر قبول نیست.

چیزیکه من مدرن میخوانم - و راستش خود این کلمه هم نسبی است - و جامعه ای که من دوست دارم در آن زندگی کنم و آن مدرنیسمی که من فکر میکنم صلاحیتش را داریم، اسلام در آن جایی ندارد. اسلام باید برجیده شود. همانطور که عده ای به فاشیسم اعتقاد دارند، و همانطور که عده ای هنوز بشدت به مردسالاری اعتقاد دارند، عده ای نیز به اسلام اعتقاد دارند. من جزو آنها نیستم و فکر می کنم اسلام کارنامه اش روشن تر از آن است که کسی بخواهد به نجاتش برخیزد. من کسی که می گوید اسلام می تواند مدرن باشد را مسلمانی می دانم که می خواهد به حیات دینش ادامه دهد و دینش را حفظ کند. وگرنه آدمی که خودش مسلمان نیست اصرارش بر این مقوله را درک نمی کنم، جز اینکه میخواهد متحد تاکتیکی برای انقلاب خودش بترشد.\*